



شماره بیست و سوم

بهار ۱۳۹۲

صفحات ۶۵-۳۵

## جنبه‌های مردم‌شناختی داستان / اسکندرنامه نقالی

دکتر حسن ذوالفقاری \*

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

دکتر بهادر باقری

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی

ندا حیدرپور

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

### چکیده

ادبیات عامیانه ایران، علاوه بر ابعاد ادبی و هنری، منبعی عظیم و سرشار از اطلاعات دست اول مردم‌شناختی است و خوانندگان و پژوهشگران را با جنبه‌های گوناگون زندگی زمانه خلق اثر، چون باورها، خرافات، ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها، طبقات گوناگون جامعه، مشاغل، نظام اداری و اجتماعی، اصول اخلاقی، و... آشنا می‌کند. اسکندرنامه‌های منثور نیز از این دسته آثارند. در ایران اسکندرنامه‌های فراوانی به نثر و نظم، از اواخر سده چهارم قمری تا عهد صفوی پدید آمده‌است. این مقاله مستخرج از طرح پژوهشی نویسندگان با عنوان «مطالعه در افسانه‌های پهلوانی» است که در مرکز تحقیقات دانشگاه تربیت مدرس در حال اجراست و به معرفی اجمالی کتاب / اسکندر و عیاران نوشته مولانا منوچهرخان حکیم (مربوط به عهد صفوی) می‌پردازد و به تفصیل، اطلاعات مردم‌شناختی آن را دسته‌بندی و تحلیل می‌کند.

واژگان کلیدی: مردم‌شناسی، / اسکندرنامه نقالی، ادبیات عامیانه ایران، جامعه‌شناسی ادبیات

\*zolfagari\_hasan@yahoo.com

نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسؤل:

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۱۲/۱۴

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۳/۳۱

## ۱- مقدمه

لشکرکشی‌ها و فتوحات اسکندر مقدونی، با اغراق‌ها و شاخ و برگ‌های فراوانی همراه شده‌است. کالیستنس، از بستگان ارسطو، در این سفرها همراه وی بوده و ماجرای نبردهای او را با اغراق‌ها و بزرگ‌نمایی‌های فراوانی نقل کرده‌است. اسکندرنامه‌ها تاریخ زندگی اسکندر مقدونی را رنگ و بوی داستانی، افسانه‌ای، اساطیری، دینی و معجزه‌آسا داده‌اند. در زبان فارسی دو دسته اسکندرنامه منشور و منظوم وجود دارد که اسکندرنامه‌های منظوم از نظر ارزش ادبی بسیار درخشان‌تر از اسکندرنامه‌های منثورند. اسکندرنامه‌های منشور و منظوم عبارت‌اند از:

- ۱- ترجمه کهن سریانی/ اسکندرنامه از متن پهلوی (اواخر سده هفتم یا هشتم میلادی)؛ این ترجمه بعدها با داستان ذوالقرنین و فرهنگ اسلامی در آمیخته‌است.
- ۲- اخبار اسکندر که نخستین ترجمه اسکندرنامه از عربی به فارسی است (اواخر سده ۴ ق/ ۱۰م) که منشأ تمام اسکندرنامه‌های بعدی شده‌است.
- ۳- اسکندرنامه قدیم (مربوط به سده پنجم قمری) که نویسنده و آغاز و انجام این کتاب معلوم نیست.
- ۴- داراب‌نامه طرسوسی (ابوطاهر محمدبن حسن طرسوسی یا طرطوسی، سده ششم قمری).
- ۵- اسکندرنامه هفت‌جلدی مربوط به عهد صفوی که رنگ و لعاب ایرانی آن بسیار زیاد است و راوی آن را غالباً منوچهرخان حکیم دانسته‌اند. بخش اشغال ایران توسط اسکندر در این کتاب با شاهنامه و اسکندرنامه نظامی همسان است، اما پس از آن یکسره رنگ افسانه می‌گیرد و به شرح عیاری‌ها و جادوگری‌ها، خوارق عادات و معجزات عجیب و غریب در مکان‌های خیالی می‌پردازد (اسکندرنامه هفت‌جلدی، ۴۷۲).
- ۶- داستان اسکندر در شاهنامه. فردوسی کوشیده‌است از گزافه‌ها و اغراق‌های موجود در این داستان بکاهد. در شاهنامه، اسکندر از تخمه کیان (یعنی پسر داراب و برادر بزرگ‌تر دارا، واپسین شاه کیانی) و مردی خیرخواه و نیک‌سیرت است.
- ۷- اسکندرنامه نظامی گنجوی (۶۱۹-۵۳۵ ق). نخستین منظومه مستقل درباره اسکندر و سرمشق شاعران بعدی است. این کتاب به دو بخش «شرف‌نامه» و «اقبال‌نامه/ خردنامه» تقسیم شده‌است.

۸- آیینۀ اسکندری اثر امیر خسرو دهلوی (۷۲۵-۶۵۱ ق) که نخستین نظیرۀ اسکندرنامه نظامی است. قصد امیر خسرو بیشتر بیان مطالب اخلاقی بوده‌است، نه داستان اسکندر.

۹- خردنامه اسکندری اثر عبدالرحمان جامی (۸۹۸-۸۱۷ ق) که هفتمین مثنوی از هفت‌ورنگ جامی است. قصد جامی نیز چنان که از عنوان کتاب برمی‌آید، بیشتر بیان نکات اخلاقی و عرفانی بوده‌است.

۱۰- سد سکندری اثر امیرعلیشیر نوایی (۹۰۶-۸۴۴ ق). پنجمین مثنوی از مثنوی‌های پنجگانه نوایی به زبان ترکی جغتایی است و آن را در استقبال از نظامی سروده‌است.

۱۱- اسکندرنامه یا ظفرنامه اثر ابوعلی حسین بن مراغی، معروف به درویش اشرف (زنده ۸۰۴ ق) که به تقلید و به وزن اسکندرنامه نظامی سروده شده‌است.

۱۲- قصه ذوالقرنین از بدرالدین ابن عبدالسلام حسین کشمیری (اواخر سده دهم قمری) که در هند سروده شده و داستان اسکندر را با ذوالقرنین یکی کرده‌است.

۱۳- اسکندرنامه نقالی. یکی از اسکندرنامه‌های منشور رایج، کلیات هفت‌جلدی «اسکندرنامه صاحبقران ذوالقرنین: اسکندرین داراب» است که به صورت هفت جلد در یک مجلد و در ۶۲۳ صفحه، در سال ۱۳۲۷ به همت علی‌اکبر علمی (سخن) چاپ شده‌است. علیرضا ذکاوتی قره‌گزلو، ابتدا تلخیصی از کلیات هفت‌جلدی با عنوان اسکندر و عیاران در چهارصد صفحه ترتیب داد و نشر نی آن را در سال ۱۳۸۳ منتشر کرد. وی در سال ۱۳۸۸ نیز با همکاری نشر سخن، «اسکندرنامه (از فرنگ تا هندوستان): بازسازی کهنه‌ترین نسخه اسکندرنامه نقالی» را منتشر کرد. سپس ذیل انتشارات میراث مکتوب بخشی از اسکندرنامه را با عنوان بخش ختا در سال ۱۳۸۴ به چاپ رساند. آنچه در این مقاله درباره آن بحث می‌شود، همین کتاب است و ارجاعات به تلخیص آن با نام اسکندر و عیاران است. نه نسخه خطی مربوط به داستان‌های اسکندر نیز در آثار خطی وجود دارد (درباره اسکندرنامه‌ها، نک. کیوانی، ۱۳۷۷: ۳۷۲-۳۶۷).

قصه مفصل اسکندرنامه نقالی یا کلیات هفت‌جلدی اسکندرنامه نقالی در آغاز شبیه دیگر اسکندرنامه‌هاست، اما پس از اندکی، راهی متفاوت را دنبال می‌کند. اسکندر که در این داستان شبه پیغمبر است، در پایان به پیامبری مبعوث می‌شود. گرچه او جهانگیر و

برای هدفش همواره در سفر و تلاش است، آنچه در داستان جلوه بیشتری دارد، تکاپوی عیاران او، به ویژه مهترنسیم است. وجود صحنه‌های عیاری و عاشقانه و حوادث عجیب و غیرواقعی، از ویژگی‌های قصه است. اسکندر به کمک عیارانش، کشورهای مختلف را یکی پس از دیگری فتح می‌کند و از اهدافش، گسترش اسلام یا دین ابراهیمی در گیتی است و آن حضرت هم در لحظات سخت، یار او و سرداران اوست. از متن کتاب، ویژگی‌های زبانی، خصوصیات عیاران، مسائل اجتماعی و گرایش‌های اسلامی و حتی شیعی مؤلف، می‌توان تعلق آن را به عصر صفوی دریافت. تألیف این کتاب را به منوچهرخان حکیم نسبت می‌دهند. در مقدمه کتاب/اسکندر و عیاران آمده است که چه بسا این نام، صورت تحریف شده «منوچهر شصت کله» از نخستین راویان این داستان بوده باشد (ذکاوتی، ۱۳۸۳: ۹). با توجه به عباراتی در پشت نسخه مجلس، منوچهر یکی از شعرای حکمای فصیح‌اللسان زمان سلاطین صفویه است (همان: ۱۳۶).

نویسندگان در این مقاله، با توجه به اشارات فراوان زندگی اجتماعی در کتاب، نشان می‌دهند چگونه یکی از متون سرگرم‌کننده نقالی در عصر صفویه می‌تواند ابعادی از زندگی اجتماعی را نشان دهد.

## ۲- پیشینه تحقیق

درباره شخصیت تاریخی اسکندر، منابع تاریخی فراوان است، اما از آنجاکه وی در ادبیات فارسی نفوذ گسترده‌ای یافته است، پژوهشگران زیادی به ابعاد ادبی آن پرداخته‌اند؛ از جمله:

۱- محمدجعفر محجوب برای اولین بار به معرفی این داستان همت گماشت. وی در ذیل معرفی داستان‌های عامیانه فارسی، *اسکندرنامه* را نیز معرفی کرد (محجوب، ۱۳۳۸).

۲- علیرضا ذکاوتی فراگزلو در مقاله «اسکندرنامه نقالی و جایگاه آن در داستان‌های عامیانه» (۱۳۸۲) به ابعاد داستانی کتاب پرداخته است. وی همچنین در مقاله «منوچهرخان حکیم کیست؟» (۱۳۸۶) گزارنده داستان را معرفی می‌کند و در مقاله دیگر خود با نام «نگاهی به تحریر اخیر *اسکندرنامه*» (۱۳۷۴) به معرفی یکی دیگر از تحریرهای کتاب می‌پردازد.

- ۳- محمد دشتی در مقاله «قصه‌های عامیانه در عصر صفوی» (۱۳۷۸) جایگاه کتاب را در قصه‌های عامیانه هم‌دوره آن بررسی کرده‌است.
- ۴- مهران افشاری در مقاله «تلخیص/اسکندرنامه کبیر» (۱۳۸۴) به نقد و بررسی کتاب تلخیص ذکاوتی پرداخته‌است.
- ۵- ولی قیطرانی در مقاله «نگاهی به طبع جدید/اسکندرنامه» (۱۳۸۶) چاپ کتاب را معرفی می‌کند.
- ۶- در دانشنامه زبان و ادب فارسی و دایرةالمعارف بزرگ اسلامی نیز مدخل‌های اسکندرنامه به معرفی کتاب پرداخته‌اند.
- در زمینه مطالعات مردم‌شناسی در متون ادبی نیز می‌توان به مقاله‌های «اشاره‌ای به مردم‌شناسی در ادبیات مکتوب و ادبیات شفاهی» از کاظم سادات اشکوری (۱۳۷۷)؛ «سفرنامه ابن بطوطه به روایت مردم‌شناسی» از سید امیدعلی نصیب (۱۳۸۲-۱۳۸۱)؛ «مبانی و زمینه‌های مردم‌شناسی در گلستان سعدی» از سیداحمد حسینی کازرونی (۱۳۷۳)؛ «مقدمه‌ای بر مردم‌شناسی هنر و زیبایی» از پدram خسرونژاد (۱۳۷۷)؛ «سنگ‌های مزار از پنجره هنر مردم‌شناسی» از پدram خسرونژاد (۱۳۷۷)؛ «بررسی در نوشته‌های فارسی از نظر مردم‌شناسی» از صادق کیا (۱۳۴۲)؛ «انسان‌شناسی، مردم‌شناسی و ادبیات عامه» از ناصر فکوهی (۱۳۷۸)؛ «پژوهشی در جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی ادبیات» از تقی آزاد ارمکی و اصغر عسکری خانقاه (۱۳۷۷)؛ «مباحثی اجتماعی در اشعار فردوسی و بهار: اجتماعیات در ادبیات» از محمد جواد یوسفیان (۱۳۷۷) و کتاب مردم‌شناسی و روان‌شناسی هنری، نوشته جابر عناصری (۱۳۶۸) اشاره کرد.
- با وجود ارزش‌های مردم‌شناختی اسکندر و عیاران، در هیچ‌یک از کتاب‌ها و مقالات موجود، به ابعاد مردم‌شناختی این اثر توجهی نشده‌است. این مقاله برای اولین بار به این موضوع می‌پردازد و مؤلفان امیدوارند محققان علوم اجتماعی و مردم‌شناسان به آثار داستانی فرهنگ عامه از این جهت توجهی ویژه داشته باشند.

### ۳- خلاصه داستان

همای دختر بهمن از پدر بارمی‌گیرد و پس از درگذشت بهمن‌شاه، از ترس رسوایی، نوزاد را در صندوقی به آب می‌اندازد. گازری ربیع نام، او را می‌یابد، نام داراب را برایش

برمی‌گزیند و به تربیتش اهتمام می‌ورزد. فیلقوس، پادشاه روم، به ایران حمله می‌کند. داراب نوجوان با دلاوری در جنگ، به پادشاهی ایران می‌رسد و دختر فیلقوس را به زنی می‌گیرد، اما پس از اندک‌زمانی، دختر را به علت بوی بد دهانش در حالی به نزد پدر می‌فرستد که از او باردار است. فیلقوس این حقیقت را فاش نمی‌کند. کودک وی را اسکندر نام می‌نهد و او را فرزند خویش می‌خواند. پس از مرگ داراب نیز پسری از یکی از کنیزان او به دنیا می‌آید که نامش را داراب‌بن داراب می‌گذارند. اسکندر جوان به ایران حمله می‌کند. مادرش به او خیر می‌دهد که داراب برادر اوست. دو وزیر داراب، او را می‌کشند. ارسطو وزیر اسکندر می‌شود و اسکندر از آن پس ماجراهای فراوانی را پشت سر می‌گذارد.

برخی از مهم‌ترین حوادث داستان عبارت‌اند از: نجات مهتر نعیم از دست غولان؛ به دست آوردن خزانه فیلقوس در کردوسیه؛ ازدواج اسکندر با نازکاندام دخترشاه که حاصل این ازدواج، سلطان طیفور است؛ ازدواج مهتر نعیم با فتنه، عیار نازکاندام که حاصل آن، تولد نسیم است که پس از اسکندر قهرمان اصلی کتاب است؛ شکست دادن شداد؛ ربوده شدن اسکندر با داروی بیهوشی توسط شداد و انتقال او به روم؛ نجات اسکندر به دست فتنه؛ نشستن اسکندر به تخت روم به جای قیصر؛ شکست دادن بلخی شاه و اسلام آوردن او؛ شکستن طلسم غولان و آتش‌زدن پرتگال؛ پررنگ شدن نقش نسیم که بارها اسکندر، ارسطو یا عیاران و دلاورانی از سپاه او ربوده می‌شوند و نسیم آنها را نجات می‌دهد و دشمنان مسلمان می‌شوند؛ ازدواج اسکندر با دختر تاتارشاه؛ مسلمان شدن گلبادشاه و مردم اصفهان به دست اسکندر؛ استقبال گرم مردم مسلمان شیراز از اسکندر؛ ماجرای ناتمام اسکندر با دیوی به نام غیاثان آدم‌خوار در سرانندیب؛ مسلمان شدن مشکین عیار (شاه هند) به دست اسکندر؛ یاری عیارپچه و فتنه (دختر مشکین) به نسیم؛ یافتن فیروز پسر اسکندر از دختر تاتار شاه در نبرد (شبهه داستان رستم و سهراب)؛ شکست مزدک توسط نسیم در مناظره؛ نظر کردن حضرت ابراهیم (ع) به اسکندر و نسیم؛ پیدا شدن نقابدار شاهزاده اصغر فرزند اسکندر؛ کشته شدن شیرسوار به دست نسیم و معلوم شدن این راز که شیرسوار فرزند اسکندر بوده است (شبهه داستان رستم و سهراب)؛ تصمیم اسکندر برای کشتن نسیم؛ وساطت حضرت ابراهیم (ع) در

خواب و نجات نسیم؛ کشته شدن جالینوس دشمن دیرین اسکندر به دست نسیم؛ کشتن فرعون که ادعای خدایی دارد؛ خنثی شدن فتنه‌های بطلمیوس فرزند جالینوس علیه اسکندر و یارانش؛ رفتن اسکندر به شهر زنان که ملکه آنان صنوبر است؛ پیروزی سپاه اسکندر بر لشکر زنان و عقد همه آنها برای یاران وی؛ ازدواج صنوبربانو با بدیع‌الزمان؛ حمله به شهر شاختاران؛ شکست جمهورشاه و مسلمان شدن او؛ بر تخت نشستن اسکندر؛ درخواست مرداب‌شاه از اسکندر برای نجات شهر مردابیه از یأجوج و مأجوج و احداث سد به دستور اسکندر؛ کشته شدن بطلمیوس و مهتر شرار؛ رفتن اسکندر به کوه شعاع و چشمه خورشید و طمع باج گرفتن از خورشید؛ و بیماری و مرگ اسکندر.

در پایان تابوت اسکندر را به وصیت خودش در شهرها می‌گردانند، درحالی که یک دستش بیرون از تابوت است. در قدمگاه حضرت آدم (ع)، اسکندر دستش را به درون تابوت می‌برد و او را همان‌جا به خاک می‌سپاردند. شاهزاده اصلان جانشین پدر و پادشاه روم می‌شود.

#### ۴- جامعه‌شناسی و نقد جامعه‌شناختی ادبیات

جامعه‌شناسی ادبیات، به‌عنوان یکی از شاخه‌های جامعه‌شناسی هنر، ساخت و کارکرد اجتماعی ادبیات و ارتباط میان جامعه و ادبیات و قوانین حاکم بر آنها را بررسی می‌کند (ستوده، ۱۳۷۳: ۵۶) و نشان می‌دهد ادبیات نیز مانند خانواده، آموزش و پرورش، حکومت و اقتصاد یک نهاد اجتماعی است؛ یعنی ریشه در زندگی اجتماعی انسان دارد. بر این اساس می‌توان جامعه‌شناسی ادبیات را علم مطالعه و شناخت محتوای آثار ادبی و خاستگاه روانی و اجتماعی پدیدآورندگان آنها و نیز تأثیر پاجرابی تعریف کرد که این آثار در اجتماع می‌گذارند. درواقع جامعه‌شناسی ادبیات، مطالعه علمی محتوای اثر ادبی و ماهیت آن در پیوند با دیگر جنبه‌های زندگی اجتماعی است (همان).

اساساً نقد جامعه‌شناسی ادبی به عوامل بیرونی آفرینش اثر ادبی توجه دارد، زیرا معتقد است برای شناخت باورها، هنرها، زبان و رسوم، باید انسان و نهادهای فراروندهای اجتماعی را به‌طور دقیق و علمی آزمود و بررسی کرد. از آنجاکه انسان در جامعه زندگی

می‌کند و در خانواده و تحت تأثیر میراث‌های تمدنی و فرهنگی به رشد و بالندگی می‌رسد و هنجارهای آن را می‌پذیرد، ادبیات نیز مانند جامعه‌شناسی پیش از هر چیز با حوزه اجتماعی، سازگاری انسان با آن و شاید به همین دلیل، آرزوهایش در جهت دگرگون سازی آن سروکار دارد (دستغیب، ۱۳۸۶: ۷۸). شاید به همین دلیل است که گفته می‌شود ادبیات بیان حال جامعه است و وضع موجود جامعه را در هر دوره‌ای باز می‌تاباند؛ همچنان که برخی دیگر ادبیات را نسخه‌بدل زندگی، و در حد مدارک اجتماعی و تصاویری فرضی از واقعیت‌های اجتماعی می‌دانند و معتقدند می‌توان از ادبیات، نکته‌های کلی تاریخ اجتماع را به‌عنوان یک سند اجتماعی به دست آورد (ولک و وارن، ۱۳۷۳: ۱۱۰).

نقد جامعه‌شناختی ادبیات، یکی از شیوه‌های نسبتاً نوین در مطالعات ادبی است. این شیوه به بررسی ساختار و محتوای اثر ادبی و ارتباط آن با ساختار و تحولات جامعه‌ای که اثر مولود آن است، می‌پردازد. آنچه در این نقد اهمیت بیشتری دارد، انعکاس تصویر جامعه در جهان تخیلی و هنری و شکل‌های مختلف آن است. در مطالعات جامعه‌شناختی ادبیات، از محققانی نظیر مادام دواستال و ایپولیت تن باید نام برد که اولین بار سعی کردند به تعامل جامعه و ادبیات بپردازند. این محققان در پی بازنمایی تصویر جامعه در ادبیات و نحوه این بازنمایی بودند. بعدها جورج لوکچ و لوسین گلدمن به پشتوانه مطالعات فلسفی و تاریخی کوشیدند بین ساختارهای اجتماعی و ساختارهای ادبی، دادوستد متقابلی را نشان دهند (عسگری حسنگلو، ۱۳۸۶: ۴۳).

##### ۵- جامعه ادبی عصر صفوی

محمود فتوحی (۱۳۷۹: ۸۲-۵۵) برخی از ویژگی‌های جامعه ادبی دوران صفوی را تجزیه و تحلیل می‌کند که به‌اختصار عبارت‌اند از:

۱- گسست از تاریخ و سنت: شاعر با فاصله‌گرفتن از سنت‌های ادبی قدیم به نوجویی و نوگرایی روی می‌آورد و برای شعر پیشینیان چندان ارزشی قائل نیست. از مهم‌ترین عوامل این گسست، تهاجم مغول و تیموریان، نبردهای مذهبی صفویان، از بین رفتن مراکز علمی و فرهنگی و مهاجرت اهل دانش و فرهنگ به هند است.

۲- جامعه تراژیک: رشد فعالیت‌های بازرگانی و درهم‌ریختن ارزش‌های ملی و گروهی، جامعه عصر صفوی را به سوی فردگرایی می‌کشاند. فردگرایی حاکم و تفکر



تراژیک و منزوی، خلأ جهان‌بینی جمعی را به دنبال دارد. تخلص شاعران این دوره از جمله آرزو، آشوب، آهی، اجری، اشکی، بیخودی، بیکس، بیگانه، تسلیم، تسلی و... گواه این تناقض و جنبه تراژیک است.

۳- شخصیت اجتماعی شاعران: در این عصر شاعران بیشتر از طبقات فرودست و کم‌سواد جامعه‌اند و غالباً مشاغل آنها عبارت است از اصطبل‌دار، شعرباف، جدول‌بند، کاشی‌ساز، طباح، بزاز، حلاج، تکمه‌بند، یخنی‌پز، مطرب، مکتب‌دار، قصاب، لاجوردشوی، صحاف، رمال، کلیچه‌پز، پوستین‌دوز، سیراب‌پز، سرتراش، سوزنگر، روغن‌گیر، کفش‌دوز و... اینان با مردم عوام سروکار دارند و با زبان آنان سخن می‌گویند، مثل آنان می‌اندیشند و بالطبع، ذوق جمال‌شناسی آنان با ذوق عوام همسو است.

۴- اخلاق: در جامعه ادبی این عصر، مسائل اخلاقی چندان رعایت نمی‌شد. فضای محافل ادبی، قهوه‌خانه‌ها و انجمن‌های شعر، چندان اخلاقی و عقیف نبود. همجنس‌بازی، روابط نامشروع در امردخانه‌ها و... رواج فراوان داشت. بدزبانی، هتاک و گفتن هزل‌های رکیک، از افتخارات محسوب می‌شد. اعتیاد و کم‌مایگی و کم‌سوادی نیز از دیگر ویژگی‌های اهل ادب این دوره بود.

محافل ادبی عصر صفوی نیز عبارت‌اند از دکان‌ها، قهوه‌خانه‌ها، منازل شخصی امیران و شعردوستان، مساجد و تکیه‌ها که شاعران و ادیبان، آثار خود را برای عامه مردم می‌خواندند و نقد می‌کردند. حتی شاه‌عباس صفوی هم در این محافل شرکت می‌کرد.

## ۶- جنبه‌های مردم‌شناختی / اسکندرنامه نقلی

### ۱-۶- زبان و نثر گفتاری و عامیانه

زبان کتاب / اسکندر و عیاران، زبانی روایی و نقلی دارد که از سویی مبتنی بر گفتار مردم و از سوی دیگر انعکاس‌دهنده بخشی از فرهنگ آن دوران است. ضرب‌المثل‌ها، کنایات، فحش‌ها، خطاب‌ها و تعبیرهای عامیانه، اغلب نثر کتاب را به زبان عامیانه نزدیک می‌کند. گاه نوشته به سوی بیان ادبی می‌رود؛ به‌ویژه در جایگاه وصف، بیان ادبی نمود بیشتری می‌یابد. نویسنده جای‌جای به امثال رایج دوران خود تمثل می‌جوید. بخش مهمی از این امثال هنوز کاربرد دارند: آمد به سرم از آنچه می‌ترسیدم (۳۴۱)؛ از این نمد ما را کلاهی

است (۲۰)؛ چرا عاقل کند کاری که بازآرد پشیمانی؟ (۳۸۰)؛ چوب خشک و تر را با هم نمی‌سوزانند (۱۴۷)؛ دست بالای دست بسیار است (۲۳۷ و ۳۵۹)؛ دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد (۳۸۸)؛ سر بریده صدا ندارد (۲۰)؛ شرع به ظاهر است (۳۸۲)؛ شنیدن کی بود مانند دیدن؟ (۳۵۹)؛ شیری یا روباه؟ (۲۵۷)؛ قصاب در خیال پیه و بز در غم جان (۳۶۵)؛ کارکردن خر و خوردن یابو (۳۴۵)؛ صابون کسی به رخت خوردن (۶۱)؛ هرچه از دوست می‌رسد نیکوست (۱۷۰)؛ هرچه در بغداد است، مال خلیفه است (۶۹ و ۱۱۰)؛ هر که پادشاه شب است، در شب او را بهتر می‌توان دید (۲۱۰)؛ کوچۀ چپ را به دم داد (۳۷۴)؛ کوچۀ حسن چپ را به دم داد (۱۰۲)؛ بزنی که اجلش رسیده، نان شبان را می‌خورد (۱۲۳)؛ از ما بکش به دیگری بند کن (۳۴۶)؛ آنقدر بپز که بتوانی خورد (۷۸ و ۹۰)؛ گرگ در لباس میش (۱۰۴)؛ مال بد نصیب جان صاحب‌مال (۲۶۲)؛ می‌کند نعل از خر مرده/ بارها از اجل گرو برده (۳۷۵)؛ هر که را آرزوی مرگ است، خوش باشد (۳۰۴)؛ یک نظر دیدن خوبان حلال است (۱۳۹). امثالی نیز در کتاب وجود دارد که امروز از میان رفته‌است؛ مانند افتادن و مردن هردو به یکبار (۱۳۹)؛ زخم سر سگ را سگ دیگر علاج (۱۷۵)؛ همیشه همچو زمستان هوای ما سرد است (۳۱۰).

با دقت در این امثال می‌توان تأکید متن بر مضامین اجتماعی و اخلاقی را که همواره مبتلا به طبقات متوسط و فرودست جامعه بوده‌است، رصد کرد؛ از جمله پند و اندرز به رعایت خوبی و پاکی و البته احتیاط و محافظه‌کاری، انتقاد از رفتارهای بد و ناپسند، جبرگرایی، توجه به انتقام گرفتن دنیا از ظالمان و بدکاران، ترویج روحیه تساهل و تسامح و رواداری، نشان‌دادن ستم زورمندان و بی‌پناهی ستم‌دیدگان، ظاهر فریبی ظالمان و ...

تعبیر و اصطلاحات و کنایات عامیانه کتاب، نزدیکی زبان محاوره امروز فارسی‌زبانان را با زبان مردم در سیه سال پیش نشان می‌دهد و این نکته که در جامعه‌شناسی زبان هم اهمیت دارد، از نظر مردم‌شناسی، نکات ظریفی را به خواننده امروز نشان می‌دهد: بینم چه می‌کنی (۲۲۹)؛ بی‌دماغ بودن (۱۸۴، ۲۵۸ و ۲۶۱)؛ حرف مفت زدن (۲۴۶)؛ محل نگذاشتن به کسی (۳۷)؛ قاه‌قاه خندیدن (۳۹)؛ پوست از کله کندن (۱۰۴ و ۲۷۰ و ۲۸۴ و ۳۱۵)؛ دست‌پاچه شدن (۲۵۵)؛ روده‌بر شدن (۵۸)؛ تلکه‌کردن (۷۵ و ۱۱۱)؛ پاپی شدن (۱۹۰)؛ پلو کسی را خوردن (۱۹۸)؛ دست‌مریزاد (۳۷۹)؛ دشت کردن / دادن

(۳۷۵)؛ سر و کله / تن صفا دادن: اصلاح سر و صورت / استحمام (۲۷۲، ۳۳۷)؛ گوشمالی دادن (۹۳)؛ کک در شلوار کسی انداختن (۹۷)؛ اگر مردی، بسم‌الله (۷۸)؛ جفنگ گفتن (۱۰۹ و ۲۷۵) دماغ چاق شدن: سرحال شدن (۳۷۵)؛ بنا کردن به کاری (۱۱۱ و ۲۴۳)؛ و هنر کردن (۱۴۹).

ترکیبات کنایی: آب در دهان خشکیدن (۳۳۳ و ۲۲۴)؛ از در و دیوار باریدن (۱۷۳ و ۱۷۲)؛ انگشت بر دیده نهادن (۵۸ و ۱۰۰)؛ بر مرکب عاجل سوار شدن (۱۰۸)؛ به گرد کسی نرسیدن (۱۰۲ و ۱۵۲)؛ جامه چاک‌زدن (۸۹)؛ حرف برخاستن (۲۸)؛ دل خون بودن از کسی (۲۳۰)؛ درهم شدن (۲۳۲)؛ سر در خط فرمان نهادن (۵۱)؛ سگ‌بنده کسی را چاکر بودن (۵۱)؛ از جام وصل نوشیدن (۵۵)؛ کف بر سرگذاردن: دست بر سر نهادن به نشان اطاعت، نظیر دست بر چشم نهادن (۲۱۹)؛ کمر به چیزی بستن (۵۶)؛ گریبان چاک زدن (۱۰۱)؛ گوش تا گوش بریدن (۸۶)؛ گوسفند کسی را تا چاشت نچراندن: دوستی با کسی را به پایان نبردن و حق آن را ادا نکردن (۲۷۹ و ۳۱۲) و خواب بر خود حرام کردن (۱۰۲).

در این کنایات نیز از نظر مردم‌شناسی، شواهدی پیداست از انواع تعاملات اجتماعی، جامعه ارباب‌رعیتی و تسلیم محض فرودستان نسبت به ارباب قدرت و مکتب، برخی اعتقادات عامیانه از جمله اعتقاد به پربرکت بودن دست برخی مشتریان برای کاسبان، انواع تشبیه و شکنجه گنهکاران و خطاکاران و برخی آداب و رسوم، از جمله سوگواری‌ها. همچنین کنایات فوق حاکی از نازل بودن سطح واژگان و تعبیر عامه بی‌سواد و کم‌سواد جامعه نیز تواند بود.

ناسزاها و خطاب‌های توهین‌آمیز: چنان‌که پیش از این نیز آمد، در عصر صفوی، رعایت مسائل و ارزش‌های اخلاقی کم‌رنگ شده بود و در محافل ادبی عوام، از جمله قهوه‌خانه‌ها، دکان‌ها، تکایا و منازل شخصی، به کار بردن کلمات رکیک و ناسزاها رواج تمام داشت و در شعر، نثر و نقدهای ادبی این دوره، فراوان دیده می‌شود. داستان‌های عامیانه نیز در چنین محافلی و برای سرگرمی و نشاط عامه خواننده و یا روایت می‌شده‌است. پس بسامد بالای این‌گونه تعبیر در تمام داستان‌های عامیانه این دوره، شگفت نیست. برخی ناسزاها بسیار تکرار می‌شوند؛ مثل «مادر به‌خطا» و «حرام‌زاده» که احتمالاً بر تزلزل بنیادهای

اخلاقی و خانوادگی دلالت تواند داشت و خطاب توهین‌آمیز «پاچه‌باریک» که نشان‌دهنده بخشی از پوشش عیاران است، اما برای طعن و تحقیر به کار می‌رفته‌است. برخی نیز به مشاغل و طبقات فرودست جامعه اشاره دارد که در آن روزگار فراوان بوده و چنان‌که دیدیم در میان شاعران و اهل ادب نیز از این طبقات فراوان دیده می‌شده‌است. ناسزا گفتن به اهالی سرزمین‌ها و شهرهای خاص هم قابل توجه است و شاید بستگی به نظر شخصی نویسنده و یا نوع نگاه جامعه آن روز باشد (هندی، فرنگی، همدانی). نگاه خوارشمارانه نسبت به زن و نیز بازتاب مسائل و مشکلات اقتصادی و نفوذ بیگانگان و خارجی‌ها را در برخی دشنام‌ها می‌توان دید. دشنام‌ها و خطاب‌های توهین‌آمیز عبارت‌اند از: مادر به خطا (۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۹۰ و ۲۲۶)؛ حرام‌زاده (۱۰۲، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۱، ۳۲۶ و...)؛ پوست خرکن (۲۵۳، ۲۵۴ و ۳۴۵)؛ زن جلب (۷۹ و ۹۰)؛ خیره‌سر (۸۴، ۹۰ و ۱۱۲)؛ دزد روبسته (۸۴ و ۱۲۵ و ۳۲۶)؛ فرنگی بی‌وجود (۲۹۲)؛ سبیل چخماقی (۱۰۸ و ۱۸۹)؛ ناعیار (۱۳۱ و ۱۵۳)؛ ناپاک (۱۰۱، ۱۱۲ و ۱۶۱)؛ نمک به حرام (۱۷۹ و ۲۱۴)؛ پاچه‌باریک (۹۷ و ۹۱ و ۲۶۰)؛ پاچه‌پاره (۲۲۸ و ۲۳۵)؛ پدرسوخته (۲۶۲)؛ پدر گوربه‌گور (۲۵۲ و ۲۵۳)؛ گیس‌بریده (۱۶۶، ۱۶۷)؛ کهنه‌دزد (۸۶، ۸۸، ۱۰۳ و ۲۶۰)؛ کهنه‌هندی (۲۶۱)؛ کهنه‌سراندی (۲۵۳)؛ مردک (۱۶ و ۳۰۷)؛ مکاره (۷۷)؛ لچک زنان عالم به سرت (۳۲۱)؛ سگ (۱۸۲)؛ الدنگ (۷۵)؛ بی‌دین (۲۳۱)؛ لوند (۳۷۴)؛ بدشعار (۲۲۹)؛ پیرسگ (۲۲۷)؛ سگ پیر (۲۶۶ و ۳۰۹)؛ بدرگ (۱۶۴)؛ شوخ‌چشم (۱۲۸)؛ نامرد (۱۱۰)، و گور پدر نسیم (۳۵۵).

تهدیده‌ها: پوست از کله‌ات می‌کنم (۱۰۴، ۲۷۰، ۲۸۴ و ۳۱۵)؛ مادرت را در عزایت می‌نشانم (۱۰۲، ۳۴۹ و ۳۵۱).

نفرین‌ها: آتش به گورت بگیرد (۲۹۶)؛ بلا بر جانت بخورد (۳۵۷)؛ فرزند جوانمرگ شوی (۷۲)؛ جون مرگ شی (۱۰۳)؛ دست ... بریده باد اگر... (۱۶۱)؛ چشم نسیم کورباد (۲۴۳). نکته جالب توجه این است که تمام این تهدیدات و نفرین‌ها، امروزه نیز در تداول عامه مردم رواج دارند.

دعا، تصدق و تحسین: برخی از دعاها و تحسین‌های کتاب امروزه نیز کاربرد دارند؛ از جمله: روی تو سفید باد (۳۸۴)؛ تصدق سرت (۷۹، ۱۱۱)؛ خانه‌آباد (۲۶۵)؛ خانه‌ات آبادان (۳۴۶)؛ دستت را بنامم (۱۶۲)؛ دست میرزاد (۳۷۹)؛ گرد کاکلت گردم (۲۳۶)؛

۲۵۷ و ۲۶۱)؛ ناز سرت گردم (۲۵۵) و ناز سرت (۳۵۳). برخی دیگر نیز از رواج افتاده‌اند، همچون: این مزد کفش شما (۳۴۵)؛ بهای کفش شما (۲۶۵). در دیگر متون داستانی عامیانه از جمله *خاورنامه* نیز تعبیر «مزد کفش» یا «بهای کفش شما» دیده می‌شود و نشان می‌دهد که این تعبیر در عصر صفوی و قاجار بسیار متداول بوده‌است.

**لغات، ترکیبات و تعبیرات خاص:** اکثر این ترکیبات و تعبیر خاص، امروزه کاربردی ندارند و برای دریافت معانی آنها باید به فرهنگ‌های اصطلاحات عامیانه مراجعه کرد. ذکر این نکته نیز حائز اهمیت است که ترتیب دادن فرهنگ اصطلاحات عامیانه‌ای جامع برمبنای اطلاعات بسیار ارزشمند این‌گونه متون - اعم از نسخه‌های خطی، چاپ سنگی و منتشر شده - از ضروریات مطالعات ادبی محسوب می‌شود که باید بدان همت گماشت. علاوه بر ارزش‌های لغوی و اصطلاحی، اطلاعات مردم‌شناختی مفیدی نیز در خلال آنها به دست می‌آید؛ همچون اشاره به برخی مشاغل، آداب و وسایل نبرد، صحنه‌های بزم و رزم، بیماری‌ها، صفات نیک و بد انسانی، اسباب و لوازم زندگی، برخی از انواع مجازات و شکنجه متهمان، آداب عیاری و رسم و رسوم رایج آن روزگار:

آب تاختن: ادرار کردن (۷۲ و ۷۷)؛ اتلان اتلان: بر اسب پریدن (۳۶۵)؛ اشتلم: فریاد (۲۸۶)؛ الگه: سرزمین (۲۳۶ و ۳۵۶)؛ پکانیده: آراسته (۲۹۵، ۳۱۰)؛ تنوره زدن: به آرامی چرخیدن و حلقه‌بستن دود (۲۴۸)؛ حفیظه: یبوست (۲۹۶)؛ دستک‌زدن: دست‌زدن (۳۴۰)؛ دوستاقی: زندانی (۵۰)؛ روباه‌بازی: حيله‌گری (۳۱۰)؛ زرگری: ساختگی (۳۱۴)؛ سرتراشی (۶۷، ۱۰۴، ۱۱، ۲۲۹، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۲۳ و ۳۵۱)؛ سردادن: رهاکردن (۲۸۰)؛ سنبل: قایق (۳۰۲)؛ سرنج: بوق (۳۳۳)؛ کله‌خورده: مغبون (۱۰۳ و ۱۱۰)؛ چاق: تندرست (۵۷، ۱۸۷، ۲۷۲)؛ پرستار: کنیز (۱۵۶)؛ شیلان: مهمانی (۷۷)؛ هی زدن (۱۷۶)؛ بقمه: گلوگیر (۱۸۸)؛ معروض خلعت: لخت (۲۰۱)؛ عفف کنان: تقلید صدای سگ توسط عیار (۲۱۶)؛ قیمة‌قیمة: تکه‌تکه (۳۵۲)؛ قیه و شافوت: قیه: جیغ زدن در جشن و عروسی (به عبارت عامیانه: کل کشیدن)، شافوت: سوت زدن با لب (۳۶۲)؛ کشکول ملک‌الموت: قایق (۸۸، ۲۴۶، ۳۰۲)؛ گرد پا تکاندن: وارد جایی شدن (۲۹۵)؛ گلبانگ بر قدم زدن: آواز کشیدن شاطران و معرکه‌گیران و امثال آنها، پس گلبانگ بر قدم زدن یعنی در حین قدم زدن، آواز خواندن (۲۶۹)؛ گلوله‌بند کردن: بستن کسی با گلوله سنگین به‌گونه‌ای که نتواند حرکت کند (۲۶۲)؛ و گیدی: بی‌غیرت (۲۲۷).

گزاره‌های قالبی: برخی عبارات به صورت گزاره‌های قالبی - که آن را از مارزلف (۱۳۸۵) وام گرفته‌ایم - به کار می‌روند: جملات و تعبیراتی که در بیشتر صفحات کتاب تکرار می‌شوند و حکم عناصر انسجامی را دارند که بین بخش‌ها پیوند برقرار می‌کنند. برخی از آنها امروز نیز در نقل داستان کاربرد دارند. این گونه گزاره‌های قالبی را که بسامد بسیار چشمگیری دارند، باید ویژگی سبکی کل ادبیات داستانی عامیانه ایران در عهد صفوی و قاجار دانست: آه از نهاد برآمدن (۹۰، ۱۰۸، ۲۲۹، ۲۴۲ و...)؛ انگشت قبول (دست) بر دیده نهادن (۲۰۰، ۲۹۳، ۳۳۱ و...)؛ شب بر سر دست آمدن (۷۰، ۱۰۸، ۲۱۷، ۲۵۶ و...)؛ صبح بر سر دست آمدن (۲۵۱، ۲۵۵ و...).

اکثر این گونه داستان‌ها همچون سریال‌های تلویزیونی امروزی، دارای بخش‌ها یا اپیزودهای فراوان و مکرر و داستان در داستان بوده‌است و چون در شب‌ها یا مقاطع زمانی گوناگون و برای مخاطبان متغیر روایت می‌شده‌است، با این گزاره‌های قالبی، ربط بخش‌های پیاپی قصه امکان‌پذیر می‌شده‌است. برخی گزاره‌های قالبی که در میان داستان، برای شروع داستان دیگری می‌آید، عبارت‌اند از: چند کلمه از ... بشنو؛ این را در اینجا داشته باش؛ اینها را در اینجا بدار تا برسیم. جملات آغازین داستان‌ها نیز این گونه است: «راویان ... چنین روایت کرده‌اند». همچنین ورود جالینوس به هر درباری برای شکایت از نسیم با یک گزاره به سمع شاه می‌رسد: حکیمی از جور خداپرستان گریخته بار می‌خواهد/ می‌طلبید (۵۲، ۶۰، ۸۷، ۹۹، ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۹۹، ۲۶۶) و نیز عبارت «سیاهی کیستی؟» در پرسش از عیاری سیاه‌پوش که پی چیزی یا کسی است (۲۸۴، ۳۵۴ و...)، در بین عبارات عربی نیز «ان شاءالله»، گزاره‌ای پرکاربرد است.

اشعار: استشهاد به اشعار در این کتاب کم نیست. برخی از این اشعار به صورت مثل در زبان مردم جاری است: تا نمیرد یکی به ناکامی/ دیگری شادکام ننشیند (۱۴۰) [که با یک تغییر از مواعظ سعدی است]؛ خرج که از کیسه مهمان بود/ حاتم طایی شدن آسان بود (۱۹۸)؛ گیرم پدر تو بود فاضل/ از فضل پدر تو را چه حاصل؟ (۳۳).

تشبیه: جوانی دید چون رستم دستان (۵۲)؛ چشم مانند نرگس شهلا، روی مانند گل حمرا، بیاض گردن مانند بلور صافی و سینه نرم مانند قاقم (۱۳۷)؛ خنجری مانند زبان مار در دست (۱۶۲)؛

توصیف همراه با تشبیه طنزآمیز: [درباره نسیم] سرش مانند جوز بوداده، قامتش الف خرما و چشمش زیره کرمانی، دست و پایش مانند بوقلمون (۳۳۸).  
نگاهی کلی به کاربردهای مختلف زبان مردم عامه در متن نشان می‌دهد که تا چه اندازه این زبان با زبان عامه مردم در عصر حاضر نزدیک است.

#### ۶-۲- زندگی مردم

جلوه‌های گوناگون زندگی مردم و آداب آن به شیوه‌ای زنده و برجسته، در سرتاسر کتاب دیده می‌شود که برخی عبارتند از: آیین‌ها، خوراک، پوشاک، جنگ و آداب آن، انواع مبارزه، انواع شکنجه و تنبیه اسیران و زندانیان، باورهای عامیانه، نظام اداری و اجتماعی، واحد پول و انواع سکه‌ها، فرقه‌ها و مذاهب، مسائل دینی، مشاغل، ابزارها، سازها، معماری، اصول اخلاقی، تحلیل شخصیت‌ها و آیین عیاری، وسایل و ابزار عیاران، حضور و نقش مهم زنان عیار، تحلیل نام شخصیت‌ها، تأثیرپذیری داستان از داستان‌های دینی و اساطیری و برخی درونمایه‌ها و موضوعات اجتماعی و مردم‌شناختی کتاب. از مرور این مطالب می‌توان به نمایی کلی از جامعه آن روزگار نظر افکند و با جنبه‌های گوناگون زندگی، حکومت و لایه‌های پنهان آن آشنا شد.

#### ۶-۲-۱- آداب و رسوم اجتماعی

برخی از این آداب و رسوم با گذشت قرن‌ها، هنوز هم رایج‌اند، از جمله: آب و آش دادن در مراسم عزاداری (۲۴۹)؛ آیین / آذین بستن شهر برای بزرگان (۱۲۴)؛ آیین بستن چراغانی و آوردن سازنده و نوازنده در جشن عروسی (۴۵، ۵۵)؛ تراشیدن ریش کسی برای تحقیر (۷۹، ۲۴۶، ۳۰۰، ۶۸، ۷۹، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۴۶، ۲۵۷، ۳۰۰، ۳۳۶، ۳۳۷) [این عمل چنان توهین‌آمیز است که معمولاً شخصی که ریشش را تراشیده‌اند، با دستمال چانه‌اش را می‌بندد (۶۸، ۳۱۵، ۳۳۷)؛ بوسیدن دست کسی به نشان صلح (۹۳)؛ بوسیدن تخت بزرگان (۱۴۱)؛ بوسیدن کتف کسی به نشان احترام (۱۷۳)؛ پانداختن از درگاه تا دروازه برای استقبال از بزرگ و مهمان کردن او (۱۴۱)؛ پذیرایی از قاصد (۳۳)؛ پوشیدن تابوت بزرگان با مخمل سیاه (۳۶)؛ جمع کردن وسایل مردگان توسط مرده‌شوی‌ها (۳۶۷)؛ خیرات‌دادن برای نجات از اوضاع و احوال بد (۲۶۲)؛

خیرات دادن برای مرده (۱۹۴، ۳۲۸)؛ سیاه پوشیدن در عزاداری (۳۶، ۲۴۹)؛ قلیان کشیدن (۳۵۹)؛ مهمانی دادن و برگزار کردن جشن عروسی در هفت شب (۱۰۶)؛ تعیین ساعت نیک (۲۹۳، ۳۳۰)؛ خبر بردن و جاسوسی (۹۳، ۹۹، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۲۰۰، ۲۷۴، ۲۹۳، ۳۰۸)؛ دعا بدرقه راه کسی کردن (۳۰۸، ۳۲۷) زنده به گور کردن کسی (۲۵۰)؛ سنگسار کردن (۵۴)؛ غیرت و ناموس پرستی (۵۳، ۱۶۶)؛ عاشق شدن با تصویر (۱۵۷)؛ فرستادن قاصد (۲۸، ۳۲)؛ قرع انداختن (۳۵۸)؛ نذر کردن (۲۴۸، ۲۶۲)؛ نظر در رمل (۱۹، ۷۴، ۷۸، ۹۷، ۶۲، ۱۶۹، ۲۲۰، ۲۳۵، ۲۴۹، ۲۸۷، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۳۴)؛ نظر در طالع کردن (۹۷)؛ و نمک خواری (۵۰).

برخی آداب نیز اکنون ظاهراً منسوخ شده‌اند؛ از جمله: انداختن تیغ در گردن و آمدن با پای برهنه به نشان امان خواهی (۳۷۰)؛ به طریق بت پرستان سلام کردن (۱۵۳)؛ به گردن انداختن پلاس سیاه به نشان دادخواهی (۸۲)؛ برداشتن کلاه یا دستار از سر کسی برای تحقیر (۱۳۳، ۱۹۹، ۲۳۶)؛ حمام رفتن زنان در شب (۹)؛ ناپسند بودن حضور زنان در میان دکان (۱۰۴)؛ کندن شلوار حریف در بحث برای رسوا کردن او (۲۰۸)؛ کوتاه کردن یال و دم اسبان در عزاداری (۳۶، ۲۷۸)؛ گذاشتن شاخه نبات بر زانوی بزرگی به معنای داشتن درخواست خاصی (۲۹۸)؛ گرفتن ریش کسی به نشان توهین (۷۵)؛ گفتن جمله «عشق است» هنگام خداحافظی (۷۱، ۱۰۳، ۱۶۳، ۳۱۵)؛ مهمانی دادن برای دفع بلا (۳۵۹)؛ اعتقاد به حاضر شدن کسی با سه بار خواندن نام او (۱۹۹)؛ سه چرخ زدن و یک راه را انتخاب کردن (۲۷۹، ۳۲۷، ۳۷۳، ۳۸۱)؛ طلسم (۶۴، ۲۲۲، ۳۷۵)؛ و طلسم بندی (۲۲۲، ۳۷۶).

در بین این آداب و رسوم، تراشیدن ریش کسی برای تحقیر که تقریباً در تمام داستان‌های عامیانه عیاری دیده می‌شود و گرفتن ریش کسی برای توهین قابل توجه است و نشان می‌دهد داشتن محاسن چقدر مهم بوده‌است. دیگر شیوه‌های تحقیر، انواع دادخواهی، نوبت حمام رفتن زنان در شب و محدودیت‌هایی که آنان داشته‌اند، مراسم مربوط به عزاداری، امان خواهی و اعتقادات خرافی نیز جالب توجه است.

جنگ و آداب آن: علاوه بر انواع سلاح‌ها، می‌توان شیوه‌های گوناگون جنگ و شبیخون را نیز در این کتاب یافت. نکته جالب توجه، نواختن انواع طبل‌ها به نشانه آغاز نبرد،



پیروزی یا فرار و شکل‌های گوناگون علم در صحنه جنگ است. نمایش این اسباب و لوازم نبرد، هم داستان را برای خواننده، طبیعی، زنده و باورپذیر می‌کند و هم باعث تنوع در صحنه‌پردازی می‌شود. نقالان به‌خوبی جنبه‌های سرگرم‌کنندگی و صحنه‌پردازی را در نقل خود در نظر می‌گرفته‌اند. از آداب و ابزار جنگ می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: استفاده از تیر و کمان (۷۶)؛ به آتش کشیدن شهر با باروت (۶۵)؛ به آتش کشیدن شهر با قاروره نفتی (۳۵۱، ۳۵۲)؛ دزدیدن طبل سپاه مقابل که نوعی سرافکنندگی برای دشمن قلمداد می‌شده (۲۳۴، ۱۷۸)؛ ریختن آب در خندق (۴۲، ۶۵، ۳۲۹)؛ سفیدمهره: شیپور زدن برای حمله جنگجویان (۳۹)؛ عراده (۶۶، ۱۱۸، ۲۸۰، ۳۰۴ و...)؛ علم اژدهاپیکر (۱۷۷)؛ علم خوک‌پیکر (۵۸، ۲۳۳)؛ نواختن طبل بازگشت هنگام نزدیک بودن شکست (۲۱)؛ نواختن طبل بشارت (۷۱، ۱۳۶، ۲۳۳)؛ نواختن طبل جنگ (۸۸، ۱۳۲)؛ و هر علم در سپاه نشانه هزار نفر است (۵۸، ۷۷، ۲۸۳).

**انواع مبارزه:** تنوره‌زدن: چرخ‌زدن و گردگشتن، نوعی تردستی عیاران (۲۴۸)؛ تیغ‌زدن (۲۳۴)؛ خاکستر و نمک پاشیدن به صورت کسی در مبارزه (۱۷۴)؛ خنجرزنی (۷۸)؛ نیزه‌وری (۴۷)؛ شمشیرزدن (۴۸)؛ فلاخن و سنگ‌اندازی (۹۸)؛ و کشتی‌گرفتن (۴۸).

**انواع شکنجه و مجازات:** در دوره صفوی، سفاکی و بدرفتاری با زندانیان و متهمان رواج فراوان داشته‌است که می‌توان شواهد بسیاری از این بدرفتاری‌ها را در کتاب‌های تاریخ این عصر دید. از جمله شواهدی در این کتاب دیده می‌شود که هرچند مربوط به داستان اسکندر است، گویای عادی بودن این‌گونه رفتارها با متهمان در عصر صفوی تواند بود و از قساوت قدرتمندان و زورگویان نسبت به متهمان، گناهکاران، دشمنان و یا اسیران در مقاطع مختلف تاریخی پرده برمی‌دارد: اسارت در زیر زمین (۳۲۳، ۳۹۲)؛ اسارت در غار (۶۴، ۸۱)؛ اسارت در قفس و بعضاً بر سر چارسوق آویزان کردن (۱۵۳، ۲۴۲-۲۳۵، ۳۸۹، ۱۳۰)؛ افکندن زندانی در چاه ویل (۲۶۸)؛ بر ستون پیچیدن متهم (۱۵۳)؛ بریدن دماغ و گوش (۸۹)؛ بریدن گوشت بدن با مقرض و به خورد اسیر دادن (۳۹۲)؛ به چهارمیخ کشیدن (۷۸، ۱۷۳، ۲۲۲، ۳۳۲ و...)؛ به عقابین کشیدن (۲۲۳، ۲۲۵)؛ تازیانه‌زدن (۳۹۲)؛ تیرباران کردن (۱۴۸)؛ ریختن ساج بر بدن (۲۹۶)؛ سربریدن (۷۶، ۳۹۲)؛ فلک‌کردن (۸۰)؛ قراردادن اسیر در صندوق (۴۸، ۱۷۴، ۲۷۱، ۲۱۵)؛ گرسنگی دادن (۳۹۰)؛ نشانیدن مجرم بر نطع و تیغ‌زدن (۳۲۱)؛ آویزان کردن گوش و

دماغ کشتگان به در و دیوار (۷۵)؛ به ستون آویختن جسد (۱۰۱)؛ کباب درست کردن از گوشت جسد دشمن (۱۰۱)؛ و کوبیدن گوش متهم بر درخت (۱۱۰).

#### ۶-۲-۲- خوراک و پوشاک

خوراک: در این کتاب اشاره به خوراک خاصی که امروزه متداول نباشد، نمی‌بینیم: آب و آش (۲۴۹)؛ آش عزا (۲۵۳)؛ آش کشکک (۳۰۰)؛ بادام قندی (۱۷۰)؛ پیاز داغ (۱۰۱)؛ جوز (۱۴۹، ۳۳۸)؛ دلمه (۱۰۴)؛ سیر و پیاز (۴۳)؛ شراب (۱۴۵، ۲۱۶، ۲۶۰، ۳۲۸)؛ قهوه (۳۵۹)؛ کباب (۳۰۰)؛ کباب آهو (۱۱۲)؛ دوغ (۱۰۹)؛ نبات (۱۶۷)؛ می و مزه (۱۵۷).

پوشاک و پارچه: توصیف انواع لباس و پارچه در داستان، صحنه آن را زنده و متنوع و باورپذیر کرده‌است و در ضمن ما را با انواع پوشش این عصر آشنا می‌کند. باید توجه داشت که این داستان‌ها برای عامه مردم روایت می‌شد و مطمئناً نام پوشاکی برده می‌شد که برای عامه مردم قابل فهم و آشنا باشد. نکته دیگر اینکه در این توصیفات، هم انواع پوشش ثروتمندان و حاکمان و هم پوشش فقیران و فرودستان جامعه دیده می‌شود. حجاب کامل زنان و پوشیدن مقنعه، نقاب و لچک نیز از نکته‌های قابل توجه است. از جمله پوشاک‌های این کتاب می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: بالاپوش ترمه (۲۵۹)؛ بالاپوش جمشیدی (۲۵۸)؛ پاپوش (۲۵۶)؛ پاتاوه (۴۱)؛ پرنیان (۱۵۷، ۱۵۶)؛ پلاس (۸۲)؛ پوست پلنگ (۳۳۳)؛ چادرشب (۳۲۳)؛ چارق (۶۰)؛ خلعت نمایان (۳۲۹)؛ زیرجامه (۲۰۸)؛ سقرلات: سقلاطون، نوعی پارچه ابریشمی زردوزی شده (۱۶۸)؛ شال ترمه (۶۱، ۱۱۹)؛ لباس از کیمخا: نوعی پارچه ابریشمی زردوزی شده و اطلس (۴۴)؛ لباس از اطلس (۳۹)؛ لچک (۳۲۱)؛ لنگ و قطیفه (۹۸)؛ مقنعه (۱۳۴)؛ مندیل (۱۰۲)؛ و نقاب (۱۶۰).

#### ۶-۲-۳- نظام اداری و اجتماعی

در این بخش، تشریفات و سلسله‌مراتب درباری و رعایت شأن و مرتبه ارباب قدرت به خوبی بیان شده‌است؛ از جمله: تفویض امر حکومت از پادشاهی بزرگ به کسی (۲۲، ۵۲)؛ تفاوت پادشاه با دیگران حتی در هنگام اسارت (۲۴۱)؛ سکه‌زدن و خطبه‌خواندن و طبل بشارت نواختن برای اعلام پادشاهی کسی (۵۱)؛ شاهزاده در غیاب شاه بر تخت نمی‌نشیند/ عبدالحمید به احترام اسکندر بر پله چهارم تخت می‌نشیند (۱۳۶)؛ کسانی که رتبه بالاتری

دارند، در سمت راست شاه می‌نشینند (۷۷)؛ مهتر، محرم حرم شاهی است (۴۵)؛ مهر و خط بزرگی را داشتن، نشان اختیار و آزادی نسبی است (۱۵۴، ۱۷۲، ۲۳۱).

مشاغل: این کتاب از نظر کثرت و تنوع ذکر شغل‌های گوناگون و اوضاع بازار و نوع معیشت مردم، بسیار قابل توجه و مهم است. فضای بازار به شکلی طبیعی و روشن معرفی شده است و خواننده را در متن جامعه قدیم قرار می‌دهد. بیشتر شغل‌ها متعلق به اقشار فرودست و متوسط جامعه است، برخی دیگر مربوط به ثروتمندان است (نظیر جواهری) و دسته سوم مربوط به مشاغل اداری، نظامی و حکومتی است.

مشاغل را از منظری دیگر نیز می‌توان به سه دسته تقسیم کرد. دسته اول امروزه با همان عنوان دوران صفوی رایج است؛ از جمله: بقال (۱۲۲)؛ بازیگر (۱۹۹)؛ پینه‌دوز (۸۸، ۹۳، ۱۲۲)؛ جوال دوز (۵۷)؛ دلاک (۱۰۴، ۱۲۲)؛ دروازه‌بان (۶۲)؛ دلال (۴۹)؛ رقص (۱۹۹)؛ رمال (۲۰)؛ ریسنده (۱۳۴)؛ سلمانی (۱۹۹)؛ شراب‌فروش (۱۲۸)؛ طبخ (۲۶۷، ۱۰۴، ۱۱۴)؛ فراش‌باشی (۳۶۳)؛ قصاب (۲۰، ۱۸۱)؛ کاهن (۳۸۴)؛ گلخن‌تاب (۱۰۸)؛ مطرب (۱۹۹)؛ مقنی: چاه‌کن (۳۸۴)؛ منجم (۳۰)؛ نجار (۷۶، ۱۹۲، ۳۱۴).

دسته دوم مشاغلی‌اند که امروزه نیز رایج‌اند، اما عنوان آنها امروزی شده و تغییر یافته است؛ از جمله: ایلچی: سفیر، نماینده (۲۱)؛ بیل‌دار: کشاورز، کارگر (۳۸۴)؛ تجارباشی (۲۵۰)؛ جواهری (۶۰)؛ عسس: پاسبان (۲۰)؛ سوزنگر: خیاط (۵۶)؛ علاف: فروشنده علوفه و هیزم و زغال (۱۱۹)؛ کشیکچی: نگهبان (۳۵)؛ کلنگ‌دار: آن‌که با کلنگ، کار می‌کند (۳۰)؛ نسقچی: در دوره صفوی و قاجار مأمور انتظامات (۱۹۹) و یساول: نگهبان، قراول (۶۷).

دسته سوم نیز مشاغلی است که امروزه به کلی یا تقریباً از بین رفته‌اند: بگده‌دار: خنجردار/خنجرگذار (۷۰)؛ جارچی: کسی که فرمان‌های حکومتی را با صدای بلند برای مردم می‌خوانده است (۶۷، ۱۱۰، ۱۹۹، ۲۶۷، ۲۹۵)؛ جامه‌دار: کسی که در حمام‌های عمومی از لباس مردم محافظت می‌کند (۶۲، ۱۱۰)؛ قاطرچی: آن‌که شغلش کرایه‌دادن و راه بردن قاطر است (۲۶۰) و خارفروش (۷۴، ۱۸۹، ۳۰۹، ۳۱۹).

از دیگر اطلاعات سودمند مردم‌شناختی کتاب می‌توان به انواع مختلف ابزار کار، سازهای موسیقی، انواع گوناگون معماری و واحد رایج پول آن زمان اشاره کرد. ابزارها و

سازها کمابیش امروزه نیز کاربرد دارند و معماری و واحد پول مطرح در داستان، مربوط به دنیای قدیم است:

ابزارها: بگده/ بکده: ساطور (۲۸۹)؛ چدار: ریسمانی که با آن دست و پای اسیر را می‌بندند (۲۱۳)؛ دوربین (۳۲۶)؛ قلم‌تراش (۲۴۸) و قلمدان (۶۸، ۱۵۵، ۲۹۹).  
سازها: تار (۷۹، ۳۷۳)؛ چنگ (۳۷۳)؛ دایره (۳۷۳)؛ سفیدمهره: نوعی بوق که از صدف برخی جانوران ساخته می‌شده (۶۵، ۲۹۲ و...)؛ طبل (۱۳۲، ۲۳۸، ۳۶۹ و...)؛ عود (۳۷۳)؛ قانون (۳۷۳)؛ کمانچه (۱۹۰)؛ نای (۱۸۹)؛ نفیر (۲۰۸) و نیچه: نی کوتاه و همچنین وسیله‌ای که دزدان با آن داروی بی‌هوشی در بینی خفته می‌ریختند تا بیهوش شود و از ابزار مخصوص عیاران بوده‌است (۳۸۶). ظاهراً از این انواع ساز، سفیدمهره امروزه کاربردی ندارد.

معماری: چهارسوق: میان بازار، بازار (۶۷، ۹۴، ۱۳۰، ۳۸۹ و...)؛ هشتی: دالان ورودی خانه که معمولاً به شکل هشت‌ضلعی بود (۱۶۵)؛ هفت اتاق تودرتو (۲۹۹).  
واحد پول و انواع سکه‌ها: تومان (۱۰۰، ۱۱۰، ۱۰۸ و...)؛ عباسی (۷۴)؛ غاز: پول کم و ناچیز، در عهد قاجار معادل نیم‌شاهی (۱۹۱، ۲۴، ۳۶۵)؛ اشرفی: سکه طلا (۶۰، ۱۱۴، ۳۷۱).

#### ۶-۲-۴- مسائل دینی و مذهبی

از آنجا که اسکندر در این داستان، پیامبر و هدفش مانند اکثر قهرمانان داستان‌های عامیانه، گسترش اسلام است و داستان در عصر صفوی نوشته شده‌است، بن‌مایه‌های مذهبی به صورت اسلامی و شیعی و البته گاه متعصبانه در آن فراوان است. چنان‌که از چنین متونی توقع می‌رود، مسائل دینی تنها به‌عنوان یکی از بن‌مایه‌های اصلی و مکرر داستان، مطمح نظر نویسنده یا راوی بوده‌است. اسکندر چهره‌ای مسلمان و حتی پیامبرگونه به خود گرفته، همه‌جا اسلام و توحید، پیروز است و پیروان سایر ادیان و کافران و آتش‌پرستان، چاره‌ای جز تسلیم در برابر آن ندارند. پذیرش اسلام یا با رغبت است و یا از ترس خشم و انتقام اسکندر و سپاهیان. پس مسائل دینی، به شکلی عمیق و فلسفی مطرح نشده‌است. برخی از مسائل و اصطلاحات دینی کتاب - افزون بر اسلام و یکتاپرستی و دین ابراهیمی که زیاد تکرار شده‌است - عبارت‌اند از: آتش‌زدن کلیسا

(۱۱۱)؛ آخوند (۵۶، ۵۷)؛ بت شکستن و زنار گسستن (۱۹۰)؛ بت و زنار نشان زنگیان است (۳۲۶)؛ برقراری سد یاجوج و ماجوج تا ظهور قائم آل محمد (۳۸۵)؛ برهمن (۲۲۴)، ۳۰۱)؛ بعثت (۳۸۴)؛ تجدید وضو (۲۴۰، ۲۷۹، ۳۲۷)؛ خاموش کردن آتشکده با ریختن خاک در آن (۹۴)؛ خراب کردن بتکده‌ها (۳۰۹، ۳۳۰)؛ خراب کردن بتکده‌ها و ساختن مسجد (۱۹۰، ۳۷۰)؛ ذوالقرنین خوانده شدن اسکندر (۱۴۴، ۲۴۴، ۳۸۸، ۳۹۷)؛ زیارت تربت آدم (۱۴۳)؛ کشیش (۲۲۴)؛ کلیسا (۵۲، ۵۳، ۱۱۱)؛ کلمه «اشهد» گفتن (۱۵۷)، ۳۱۸)؛ مسجد کرباس یا خیمه عیادت (۱۶۱)؛ مسلمان شدن (۵۴، ۷۴، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۱۰۶، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۹۰، ۳۰۹، ۳۳۰، ۳۷۰، ۳۸۱)؛ نعره الله اکبر سردادن (۹۹، ۱۸۰)؛ نماز حاجت خواندن (۱۴۳، ۳۲۷)؛ آتش پرستی (۳۴)؛ بت پرستی (۵۲، ۵۹)؛ بی دینی (۲۲۹)؛ بی ایمانی (۶۷)؛ گوساله پرستی (۵۲، ۳۷۸)؛ معتقد بودن به هفتاد نوع خدای ظاهری و باطنی (۳۱۶) و تقدیرگرایی (۲۹۳).

#### ۶-۲-۵- باورهای عامیانه

برخی از این باورها هنوز هم کمابیش در جامعه ایران دیده می‌شود؛ از جمله: برای هر کاری باید ساعت خوب معین کرد (۷۶، ۲۹۳، ۳۳۰، ۳۹۳)؛ بزرگی از چهره انسان بزرگ پیداست (۱۶۹، ۱۷۷)؛ ترس از هر چیزی، باعث بروز همان می‌شود (۳۰۲)؛ کسی که نظر کرده‌است، شفا می‌یابد (۲۹۰)؛ هر وقت دل کسی تکان بخورد، اتفاقی برایش رخ می‌دهد (۲۷۰)؛ بازیابی بینایی بر اثر نظر کرده شدن (۲۹۰)؛ نظر کرده شدن (۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۹۰). برخی از باورها نیز امروزه منسوخ شده یا بسیار نادر است؛ از جمله: از کشته بر اثر سحر خون نمی‌آید (۸۶، ۸۸)؛ اسم اعظم سحر را باطل می‌کند (۳۰۱)؛ دیدن سگ در خواب، به مرگ تعبیر می‌شود (۳۳۱)؛ عقل یک پادشاه به اندازه عقل چهل انسان عاقل است (۳۸۳)؛ دو فن: فروکردن پر مرغ برای بیرون آمدن آب دریا (۲۴۹، ۳۰۲)؛ و گذاشتن دو لوله بیدمشک در بینی، مانع اثر کردن داروی بی‌هوشی است (۱۰۲، ۱۰۹).

#### ۶-۲-۶- آیین عیاری

اسکندرنامه نقلی از آثار مهم عیاری است. عیاران طبقه‌ای اجتماعی بودند که اصول اخلاقی و مبارزاتی ویژه‌ای را برگزیده و کمک به فقیران را پیشه خود ساخته بودند.

عیاران طرفدار جوان‌مردی و بخشش و کمک به ضعیفان بودند، اما گاهی به راهزنی دست می‌زدند. محمدجعفر محبوب در دو مقاله «آیین عیاری» (۱۳۴۹) و «روش‌های عیاری و کار و کردار عیاران در شاهنامه» (۱۳۵۷)، اطلاعات ارزشمندی دربارهٔ عیاران ارائه کرده‌است که به‌اختصار می‌توان به این موارد اشاره کرد: در طول تاریخ هم عیاران خوب و خوشنام وجود داشته‌اند و هم کسانی که از نام و عنوان آنان سوء استفاده کرده‌اند و به کارهای زشت روی آورده‌اند. عیاران در متون مختلف حماسی و عامیانه با عناوین جوانمردان، فتیان، پهلوانان، شبروان، سرهنگان، مهتران و اسفهلاران خوانده شده‌اند. شاهنامه اولین منبعی است که در آن، بدون اینکه نامی از آنان آمده باشد، صحنه‌های عیاری فراوانی توصیف شده‌است. بیژن و منیژه، داستانی عیاری است و نخستین بار، استفاده از داروی بی‌هوشی در آن آمده‌است. انطباق کار رستم در نجات بیژن با کار و بار عیاران، شباهت کارهای شگفت‌انگیز گشتاسب با کار عیاران، عیاری بودن داستان رستم و سهراب و اردشیر و کرم هفتواد نیز از دیگر مباحث آن مقاله (روش‌های عیاری و کار و کردار عیاران در شاهنامه) است. القاب عیاران نیز عبارت بوده‌است از پهلوان، دیوزاد، بادپا، پوست‌پوش، مهتر و بابا. برخی از ابزارهای عیاران عبارت بوده‌اند از خنجر داشتن در ساق موزه؛ شب‌پرک که نوعی ظرف مجوف به شکل پروانه بوده - مثل بادکنک - که داروی بی‌هوشی را در آن می‌ریخته‌اند و وقتی عیار نمی‌توانسته به دشمن دست یابد، شب‌پرک پر از دارو را با مفتولی از لای درز در وارد اتاق او می‌کرده و روی شمع می‌گرفته و بر اثر ترکیدن شب‌پرک، دارو در هوا پخش و دشمن بی‌هوش می‌شده‌است (البته محبوب این وسیله را خیالی و غیرواقعی می‌داند)؛ حقه که در وسایل عیار بوده، ظرفی بوده‌است از یاقوت یا زمرد که در آن داروی بی‌هوشی می‌ریخته‌اند و وقتی عیار دستگیر می‌شده، دشمن طمع در آن حقه می‌کرده و با راهنمایی مکارانهٔ عیار، آن را با دندان بازمی‌کرده و بر اثر استنشاق دارو، بی‌هوش می‌شده‌است (محبوب، ۱۳۸۶: ۹۵۳-۱۰۱۵).

عیاران این کتاب، مربوط به عصر صفوی‌اند و جوانمردی‌ها و خصلت‌های نیک عیاران چند قرن پیش را نمی‌توان از آنان انتظار داشت. بنابراین در مورد آنان، دزدی، اخاذی، بددینی و نیرنگ، اموری دور از ذهن و عجیب نیست. این عیاران بسیار به شاه نزدیک‌اند

و هر شاه‌ی در کنار وزیر و سپهسالار و لشکر، مهترانی دارد و یک نفر از میان ایشان، بیش از سایرین، همراه اوست. نزدیکی او تا حدی است که آزادانه در حرم شاه‌ی رفت‌وآمد و با شاه شوخی نیز می‌کند؛ به عبارتی خواجه و مسخره‌ دربار نیز هست.

عیار با دلاور و جنگجو تفاوت‌هایی دارد. گرچه گاهی دست به خنجر می‌برد و شکم می‌درد، اما او کار خواسته‌شده را با انواع ترفند و حيله انجام می‌دهد و با همین حيله‌ها شناخته می‌شود. به همین علت، عیاران به سرعت همدیگر را می‌شناسند. در شناخت تفاوت عیار و پهلوان، می‌توان از خود کتاب بهره برد: «امیر فرمود: نسیم دلاور و شجاع و پهلوان نیست که من با او جنگ کنم، عیاراست، من هم از عیاری ربطی ندارم» (۲۸۵). درباره‌ سیمای عیارانی مثل نسیم و پدرش نعیم، صفت کوسج (تنک‌ریش) به‌کار رفته‌است. بیش از بیست بار این اصطلاح دیده می‌شود (۴۷، ۸۸، ۱۱۶، ۲۲۶، ۳۳۵...). در وصف نسیم آمده‌است که پانزده موی نحس بر جبهه دارد (۳۳۵)، یا درباره‌ سرهنگ عیار می‌گوید: چهارده موی نحس در چانه دارد (۳۴۸). نسیم بسیار ریزنقش و به همین دلیل چابک است. از اقدامات همیشگی و مکرر این گروه، تغییر شکل دادن به صورت‌های مختلف، به شکل انسان‌های دیگر و حتی به شکل حیوانات است. بی‌هوش کردن افراد، دزدی و آدم‌ربایی از دیگر فعالیت‌های ایشان است.

بی‌هوش کردن دشمن با داروی بی‌هوشی که انواعی دارد (۵۹، ۶۶، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۲۲، ۲۱۶، ۲۲۰، ۶۲، ۸۴، ۱۱۴، ۱۳۵، ۱۶۰، ۲۲۹)؛ با خوراندن غذای سمی و ریختن دارو در غذا (۴۸، ۱۱۴) یا شراب (۷۹، ۹۶، ۲۲۸، ۳۲۸)، دوغ (۱۰۹) و نقل (۲۳۰، ۲۶۹، ۳۴۶)، از رایج‌ترین کردارهای عیاران است. عیاران با بیهوش کردن افراد بر جای آنان می‌نشستند (۱۶۰، ۲۲۴، ۲۵۱، ۳۸۰). از ابزارهای آنان پرده‌ گلیم برای ریختن اموال دزدی یا انداختن شخص بی‌هوش در آن بود (۶۹، ۱۸۲، ۱۱۴، ۲۱۳، ۲۹۹، ۳۴۹). همچنین با حقه‌ داروی بی‌هوشی (۷۰، ۱۵۱، ۲۲۴) و نی‌چه عیاری (۳۸۶)، دارو را از طریق بینی وارد بدن می‌کردند.

از دیگر وسایل و ابزار عیاران می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: جلبندی (۱۴۳، ۲۰۰، ۲۴۹، ۳۰۲، ۳۴۶، ۳۹۴) شبیه توپره یا خورجین یا کوله‌پشتی (محبوب، ۱۳۸۶: ۱۱۸۳)؛ چادر عیاری مخصوص زنان (۱۵۷، ۱۵۸) خنجر (۴۱، ۳۳۹)؛ زنگ (۲۸۹، ۳۱۶، ۳۳۹،

(۳۶۶)؛ سفید مهره (۳۹، ۶۵، ۱۳۳، ۲۹۲، ۳۹۵)؛ سفره چرمی (۴۱، ۳۶۷)؛ سوهان (۲۴۲)؛ شال (۶۱، ۱۱۹)؛ شبیرک عیاری (۶۹، ۷۲، ۲۸۱، ۳۷۸)؛ عرقگیر: بلوز نخ‌ی گشاد، بی‌یقه و آستین کوتاه که مردان زیر پیراهن می‌پوشند (۱۲۶)؛ شمعچه عیاری: شمع کوچک (۵۰)؛ فندک (۲۰۳، ۲۹۷، ۳۲۳)؛ قنطوره یا کمر بند عیاری (۷۳، ۱۱۶، ۲۶۷، ۲۰۰، ۳۵۵، ۳۷۴ و...)؛ کمند عیاری که برای گرفتن جلوی پای کسی و انداختن او یا خفه کردن و یا انداختن به کنگره قلعه و بالا رفتن از آن به کار می‌رود (۱۰۸، ۱۵۶، ۲۲۴، ۲۸۷، ۳۲۷، ۳۳۶)؛ لباس شب‌روی (۴۹)؛ نی هفت‌بند (۳۱۲).

عیاران معمولاً نمد می‌پوشیدند و پاتاوه می‌پیچیدند. پاتاوه چیزی نظیر مچ‌بند و ساق‌بند بود که برای حفاظت و گرم نگهداشتن پا، نواری پهن از پارچه پشمی کلفت را به ساق پا تا زیر زانو می‌پیچیده‌اند (محبوب، ۱۳۸۶: ۱۱۸۵). عیاران حلقه‌های بسیار به خود آویزان می‌کردند و چند خنجر اصطلاحاً شاخ‌برشاخ بر کمر داشتند (۴۱). نوچه‌های عیاران در محلی به نام یتیم‌خانه جمع می‌شدند (۱۰۴).

نام عیاران و دلاوران، نشان‌دهنده چابکی، زیرکی، شجاعت و فعالیت ایشان است: آتش‌افروز (۱۴۹، ۱۸۵، ۲۹۴ و...)؛ بادپا (۳۷، ۲۷۸)؛ ببراس (۲۳۴)؛ برق (۶۲، ۱۵۵، ۱۸۴، ۲۱۶ و...)؛ تیزرو (۱۶۱، ۳۱۳)؛ جهنده (۳۳۸، ۳۴۶)؛ چالاک (۲۰۲، ۳۷۷)؛ دونده (۳۴۶)؛ رونده (۳۳۸)؛ زرقان شیردل (۲۲۰)؛ سه‌گرگ (۳۹۲)؛ شبرنگ (۱۰۶-۹۹، ۱۶۲، ۲۹۳ و...)؛ شب‌نام (۱۸۲-۱۸۰، ۱۸۶-۱۸۴)؛ گردبر زابلی (۲۹۳)؛ مهتر شبگرد (۳۵۴)؛ مهتر نیرنگ (۲۹۵، ۲۹۸). واضح است که برخی نام‌ها در نگاه اول، حاکی از شخصیت‌های مثبت و نام برخی دیگر نشان‌دهنده شخصیت‌های منفی است: بلاشوب (۲۱۵، ۲۲۶، ۲۳۱ و...)؛ جبارشاه (۲۵۹، ۲۶۲)؛ زندیق (۲۳۰، ۲۳۳)؛ مهتر شرار (۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۱).

از نکات جالب توجه و برجسته کتاب، حضور زنان عیار در کنار مردان عیار است. زنان چادر عیاری به سر می‌کنند و اغلب با حیل‌های مخصوص خود، مردان را از پای درمی‌آورند. برای نمونه می‌توان به زنان زیر اشاره کرد: فتنه عیار، دختر کردوس شاه که مورد علاقه مهتر نعیم قرار می‌گیرد و با ترفندهای عیاری بر نعیم پیروز می‌شود و به عقد او درمی‌آید (۴۶-۴۷)؛ همچنین اسکندر را از اسارت قیصر رها می‌کند (۵۰-۴۸)؛ فتانه، دختر



اردشیر شاه آملی، که نسیم عاشق او می‌شود. او به همراه نسیم، عیاری‌ها می‌کند و ارجنگ دیو را بی‌هوش می‌کند (۷۷-۷۹)؛ خورشیدبانو دختر فریدون شاه که برای نجات شاهزاده عبدالحمید به کمک نسیم می‌آید (۱۳۶-۱۳۴)؛ عیار صنوبر بانو، فرمانروای شهر زنان به نام صفیر که برای دزدیدن چند دلاور از اردوی اسکندر بدان سو گسیل می‌شود (۳۷۲)؛ فتنه، دختر مشکین شکرلب، که به نفع معشوق یعنی نسیم با پدرش عیاری‌ها می‌کند (۱۶۷-۱۵۶)؛ و شورانگیز دختر مهتر ازرق جابلی که پس از عیاری با نسیم، با او به عیش می‌نشیند (۳۵۵). از زنانی که در داستان، از خود رشادت‌ها نشان داده‌اند، می‌توان از مه‌جبین، دختر پادشاه شماخیل نام برد که سلاح می‌پوشد و به جنگ می‌رود (۹۸) یا از زنی به نام گیسیا بانو که محافظ طبل افلاطونی است و راوی او را دختر رستم می‌داند (۲۳۸).

در این قصه‌ها خلاف منظومه‌های عاشقانه، زنان منفعل نیستند. آنان غالباً ابتدا عاشق می‌شوند؛ مثل دختر کردوس شاه که عاشق اسکندر می‌شود و به واسطه نسیم، اسکندر را از عشق باخبر می‌کند (۴۵). مهر جهانسوز، دختر پادشاه اردبیل از دایه خود می‌خواهد که طور را با علم سحر نزد او بیاورد، چراکه عاشق او شده است و خواهر دختر یعنی فرخنده بانو، عاشق سعدان می‌شود؛ زیرا طور و سعدان هم‌چشم‌اند (۸۷)؛ پری‌رخ، دختر ملک‌خرم، عاشق اسکندر می‌شود و به شکل نقابدار نزد اسکندر می‌آید و امیر نیز با دیدن او دل از دست می‌دهد (۱۱۴)؛ خورشیدبانو، دختر خسروخان نیز عاشق اسکندر می‌شود (۱۴۰).

انتخاب نام‌های زنان در ارتباط و متناسب با زیبایی و فریبایی و عیاری ایشان است: آشوب (۱۴۰، ۱۶۶)؛ پری‌رخ (۱۱۴)؛ شورانگیز (۳۵۵، ۳۷۱)؛ فتنه (۷۷-۸۰، ۳۵۵)؛ فتنه (۴۵، ۱۰۳، ۱۷۰ و...)؛ گل‌اندام (۱۵۹-۱۵۷، ۱۷۲، ۲۴۴ و...)؛ نازک‌اندام (۴۵، ۵۴)؛ لعبت فرنگ (۵۲، ۵۳، ۵۵). نام زنان بزرگ با لفظ بانو ذکر می‌شود: خورشیدبانو (۱۳۴، ۱۴۰-۱۳۸)؛ زبرجدبانو (۲۸۲-۲۷۹)؛ سمن بانو (۲۰۲)؛ صنوبربانو (۳۷۲، ۳۷۸).

#### ۶-۲-۷- هویت دینی و ملی

چنان‌که پیش از این دیدیم در شعر دوره صفوی، نوعی گسست جدی از شعر قدیم دیده می‌شود و شاعران به دنبال یافتن مضامین تازه و فردی می‌روند. کتاب‌های منثور عیاری دوره صفویه نیز خلاف آثار دوره قبل که بر هویت ملی استوار بود، به دلیل گرایش‌های دینی صفویه، برای ادامه بقا با هویت دینی آمیخته شد که نشانه‌های آن را در این کتاب

می‌توان دید. برای نمونه /اسکندرنامه از داستان‌های دینی و اساطیری تأثیرپذیرفته و عناصر دینی و ملی را با آنها آمیخته‌است. از یک‌سو داستان‌های شاهنامه و از طرف دیگر ماجراهای دینی، بر گستره این داستان سایه افکنده‌است. برای مثال مازندران، دیو سپید، اسارت اسکندر و تلاش‌های نسیم برای رهایی او، داستان هفت‌خان رستم را به خاطر می‌آورد؛ به‌ویژه نام دیو سپید در این تداعی کمک بسیاری به خواننده می‌کند و نیز گذرگاه باریک و دشواری که دیو آن را به دلیل ترس از رستم ساخته‌است (۸۱). در همین قسمت از ارژنگ دیو سخن می‌گوید که یادآور ارژنگ، سالار مازندران است (۷۶، ۷۸-۷۹)؛ غیاثان دیو که سرانندیب را به زور گرفته و آدم‌خوار است، ضحاک را به ذهن متبادر می‌کند (۱۴۵-۱۴۳)؛ از گیسسیابانو سخن می‌رود که به قولی دختر رستم است و زنی دلاور است (۲۳۸)؛ فردی هروم نام، خود را فرزند سهراب معرفی می‌کند (۱۱۷)؛ خنجر طهمورث، یکه‌آویز سهراب، کمان رستم، سپر هفده‌قبة گرشاسب، ساعدبند بهمن و نیزه داراب نزد اسکندر است (۲۴۰)؛ اسکندر موقع جداشدن از گیتی افروز، دختر تاتار شاه، بازوبندی به زن می‌دهد تا وی آن را به بازوی فرزند ببندد و این صحنه جدایی رستم از تهمینه را تداعی می‌کند (۱۰۶)؛ داستان با به آب انداختن نوزاد همای آغاز می‌شود که شبیه سرگذشت حضرت موسی (ع) است (۱۷)؛ دختر تاتار شاه و دختر شیرنگ را برای دوری از چنگ دشمن با یک صندوق به آب می‌اندازند و صندوق را ماهی‌ای به امر خدا می‌بلعد که به داستان حضرت یونس شبیه است (۱۰۶)؛ مجازات نسیم، افکنده‌شدن در آتش است و در آن لحظه ابراهیم (ع) را می‌خواند و به او متوسل می‌شود و نذر می‌کند و آن حضرت، اسکندر را نجات می‌دهد (۲۶۲)؛ سلاح‌ها و ابزار پیامبران در اختیار اسکندر است و در توفیق او بی‌تأثیر نیست، مثل زره داوودی، کمند آصف، هیکل و حمایل اسماعیل، عقرب سلیمانی، کمرترکش اسحاق، موزه صالح، خود هود (۲۴۰)؛ تخت جمشیدی که منظور از آن تخت سلیمانی است (۹۴، ۲۴۱، ۲۸۷، ۳۲۰) و در کنار آن، تخت هدهد که متعلق به نسیم عیار اسکندر است (۶۶، ۲۴۱)؛ شال و دستمال سلیمان (۳۴۰) و مطاره هود (۲۵۳، ۳۲۷).

نام‌های عربی غالباً با کنیه همراه‌اند: ابوالفتح (۷۵، ۱۰۲، ۲۸۴)؛ ابوالفضل (۳۹، ۶۳)؛ ابوالقاسم (۵۱، ۵۷)؛ بدیع‌الزمان (۳۷۸-۳۷۲)؛ بدیع‌الملک (۳۸۸)؛ عبدالحمید (۱۱۷، ۱۷۹).

۳۲۰؛ عبدالله (۴۲، ۳۸۲). این نام‌ها در کنار نام‌های اسطوره‌ای و باستانی استفاده می‌شود: اسفندیار (۱۱۰، ۲۹۳، ۳۵۴)؛ افراسیاب (۳۶۵)؛ بهرام (۱۲۱، ۳۲۶، ۳۶۶)؛ تهمتن (۲۸۳)، جمشید (۲۴، ۱۷۶، ۳۷۰...؛ سام (۸۳، ۱۷۸-۱۸۰، ۳۴۹) و هوشنگ (۳۸۶).

## ۷- نتیجه‌گیری

داستان اسکندر و عیاران، نوشته مولانا منوچهرخان حکیم، تحت تأثیر سنت دیرپای نگارش و روایت داستان‌های اسکندر مقدونی در ایران، در عهد صفوی نوشته شده‌است. این کتاب ماجراهای اسکندر را با افسانه‌ها و اساطیر در می‌آمیزد، او را به مقام پیامبری و مروج دین اسلام می‌رساند و نقش حیاتی عیاران وی از جمله مهتر نسیم را پررنگ می‌کند که در یاری و غالباً نجات اسکندر و یارانش از چنگ دشمنان، دلاوری، چابکی و هنرنمایی‌های فراوان می‌کند. در واقع اسکندر در این داستان، محمل و بهانه‌ای برای نقل ماجراهای سرگرم‌کننده عیاری است که به‌ویژه در عهد صفوی برای مخاطبان محافل ادبی یعنی قهوه‌خانه‌ها، تکایا و منازل بزرگان و ادب دوستان، بسیار جذابیت داشته‌است و روزگار آنان را طراوت و تفریح می‌بخشیده‌است. این داستان از حیث برخورداری از اطلاعات مردم‌شناسی بسیار حائز اهمیت است و ما را با جنبه‌های گوناگون زندگی مردم در دوران صفوی آشنا می‌کند؛ از جمله: باورها، خرافات، ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها، طبقات گوناگون جامعه، مشاغل، نظام اداری و اجتماعی، اصول اخلاقی، آیین عیاری، نقش زنان در جامعه، اصطلاحات و تعبیرات عامیانه، ناسزاهای، تهدیدات، آداب جنگ و صلح، انواع مجازات و تنبیه اسیران و زندانیان، مسائل دینی و مذهبی، معماری، موسیقی، وسایل و ابزارهای خاص و خوراک و پوشاک مردم.

مضامین ضرب‌المثل‌های کتاب، حاکی از موضوعات مهم و رایج طبقات متوسط و فرودست جامعه بوده‌است؛ از جمله: پند و اندرز به رعایت خوبی و پاکی و البته احتیاط و محافظه کاری، انتقاد از رفتارهای بد و ناپسند، جبرگرایی، توجه به انتقام گرفتن دنیا از ظالمان و بدکاران، ترویج روحیه تساهل و تسامح و رواداری و... . کنایات آن نیز بازتاب‌دهنده انواع تعاملات اجتماعی، جامعه ارباب‌رعیتی و تسلیم محض فرودستان نسبت به ارباب قدرت و مکنات، برخی اعتقادات عامیانه، انواع تنبیه و شکنجه گنهکاران و

خطاکاران، و برخی آداب و رسوم است. ناسزاها و خطاب‌های توهین‌آمیز متن، نشان می‌دهد که در عصر صفوی، به کار بردن این‌گونه ناسزاها رواج تمام داشته‌است. برخی ناسزاها مانند «مادر به‌خطا» و «حرام‌زاده» احتمالاً بر تزلزل بنیادهای اخلاقی و خانوادگی دلالت تواند داشت. برخی نیز به مشاغل و طبقات فرودست جامعه و برخی دیگر به اهالی سرزمین‌ها و شهرهای خاص اشاره دارد. نگاه خوارشمارانه نسبت به زن نیز در برخی از آنها هویداست.

علاوه بر یادکرد انواع سلاح‌ها، می‌توان شیوه‌های گوناگون جنگ و شیبخون را نیز در این کتاب یافت. نواختن انواع طبل‌ها به نشانه آغاز نبرد، پیروزی یا فرار، جالب‌توجه است. بیان انواع شکنجه و مجازات نشان می‌دهد که در دوره صفوی و دیگر دوره‌های تاریخ، سفاکی و بدرفتاری با زندانیان و متهمان رواج فراوان داشته‌است. کثرت و تنوع ذکر شغل‌های گوناگون و اوضاع بازار و نوع معیشت مردم، در این داستان قابل توجه است. انواع پوشش ثروتمندان، حاکمان، فقیران و فرودستان جامعه، حجاب کامل زنان و پوشیدن مقنعه، نقاب و لچک نیز از نکته‌های قابل توجه است. همچنین کتاب به انواع مختلف ابزار کار، سازهای موسیقی، انواع گوناگون معماری و واحد رایج پول آن زمان اشاره کرد.

از دیگر ارزش‌های کتاب، آشنایی با طبقه اجتماعی عیاران، کارکرد، نقش و مناسبات آنها با دربار، پوشش و ابزار و وسایل آنهاست. کتاب از داستان‌های دینی و اساطیری تأثیر پذیرفته و عناصر دینی و ملی را با آنها آمیخته‌است؛ بنابراین پیوندی بین حماسه ملی و داستان‌های عامیانه محسوب می‌شود. بن‌مایه‌های مذهبی به صورت اسلامی و شیعی و گاه متعصبانه در آن فراوان است. چنان‌که از چنین متونی توقع می‌رود، مسائل دینی تنها به‌عنوان یکی از بن‌مایه‌های اصلی و مکرر داستان، مطرح نظر نویسنده یا راوی بوده و به شکلی عمیق و فلسفی مطرح نشده‌است.

## منابع

- آزاد ارمکی، تقی و عسکری خانقاه، اصغر (۱۳۷۷)، «پژوهشی در جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی ادبیات»، نشریه جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی، شماره ۱۱، صص ۳۰-۹.
- افشار، ایرج (۱۳۴۳)، «حدیث اسکندر»، یغما، شماره ۱۹۲، صص ۱۶۵-۱۵۹.
- افشاری، مهران (۱۳۸۴)، «تلخیص اسکندرنامه نظامی»، جهان کتاب، شماره ۱۹۳ و ۱۹۴، صص ۲۴-۲۱.
- اسکندرنامه (چاپ سنگی) / منوچهر خان حکیم؛ تصویرگر: محسن تاج بخش و محمد صانعی؛ کاتب: محمد صانعی، سید محمدعلی وزیری، بدری‌زاده، طهران مطبوعه علمی.
- اسکندر و عیاران، تلخیص کلیات هفت جلدی اسکندرنامه نقلی (۱۳۸۳)، گزینش و پیرایش علی‌رضا ذکاوتی و قراگزلو، تهران: نی.
- حسینی کارزونی، سیداحمد (۱۳۷۳)، «مبانی و زمینه‌های مردم‌شناسی در گلستان سعدی»، فصلنامه جمعیت، شماره ۹ صص ۶۹.
- خسرونژاد، پدram (۱۳۷۷)، «مقدمه‌ای بر مردم‌شناسی هنر و زیبایی»، کتاب ماه هنر، شماره ۱، صص ۳۳-۳۱.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۷)، «سنگ‌های مزار از پنجره هنر مردم‌شناسی»، کتاب ماه هنر، شماره ۱، صص ۲۶-۲۳.
- دستغیب، عبدالعلی (۱۳۸۶)، در آینه نقد، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- دشتی، محمد (۱۳۷۸)، «قصه‌های عامیانه در عصر صفوی»، فصلنامه ادبیات داستانی، شماره ۵۲، صص ۱۷-۱۰.
- ذکاوتی قراگزلو، علیرضا (۱۳۷۴)، «نگاهی به تحریر اخیر اسکندرنامه»، نامه فرهنگستان، شماره ۳، صص ۶۲-۵۴.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۲)، «اسکندرنامه نقلی و جایگاه آن در داستان‌های عامیانه»، آینه میراث، شماره ۲۲، صص ۱۷۶-۱۷۳.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۳)، اسکندر و عیاران، تهران: نی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶)، «منوچهرخان حکیم کیست؟»، آینه میراث، شماره ۳۹، صص ۱۳۷-۱۳۱.
- سادات اشکوری، کاظم (۱۳۷۷)، «اشاره‌ای به مردم‌شناسی در ادبیات مکتوب و ادبیات شفاهی»، نامه علوم اجتماعی، شماره ۱۱، صص ۶۷-۵۹.

- ستوده، هدایت‌الله (۱۳۷۳)، *جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی*، تهران: آوای نور.
- عسگری حسنگلو، عسگر (۱۳۸۶)، «سیر نظریه‌های نقد جامعه‌شناختی ادبیات»، *ادب پژوهی*، شماره ۴، صص ۴۳-۶۴.
- عنصری، جابر (۱۳۶۸)، *مردم‌شناسی و روان‌شناسی هنری*، تهران: اسپرک.
- فتوحی، محمود (۱۳۷۹)، *نقد خیال، نقد ادبی در سبک هندی*، تهران: روزگار.
- فکوهی، ناصر (۱۳۷۸)، «انسان‌شناسی، مردم‌شناسی و ادبیات عامه»، *کتاب ماه علوم اجتماعی*، شماره ۲۴-۲۳، صص ۳۵-۳۷.
- قیطرانی، ولی (۱۳۸۶)، «نگاهی به طبع جدید اسکندرنامه»، *کتاب ماه ادبیات*، شماره ۲، صص ۹۶-۹۷.
- کیا، صادق (۱۳۴۲)، «بررسی در نوشته‌های فارسی از نظر مردم‌شناسی»، *هنر و مردم*، شماره ۹، صص ۲۰-۲۱.
- کیوانی، مجدالدین (۱۳۷۷)، «اسکندرنامه»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۸، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، صص ۳۶۷-۳۷۲.
- مازللف، اولریش (۱۳۸۵)، «گنجینه‌ای از گزاره‌های قالبی داستان عامیانه حسین کرد»، *ترجمه عسکر بهرامی*، پیوست قصه حسین کرد شبستری، تصحیح ایرج افشار و مهران افشاری، تهران: چشمه.
- محبوب، محمدجعفر (۱۳۳۸)، «داستان‌های عامیانه فارسی: اسکندرنامه»، *سخن*، دوره دهم، صص ۷۴۲-۷۳۵ و ۸۳۴-۸۲۸.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۴۵)، «آیین عیاری»، *سخن*، شماره ۱۹، صص ۸۸۳-۸۶۹، ۱۰۷۳-۱۰۵۹ و ۱۱۹۵-۱۱۸۲ و شماره ۵۰، صص ۳۸-۲۰، ۱۹۹-۱۷۳ و ۳۱۱-۳۰۱.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۷)، «روش‌های عیاری و نفوذ کار و کردار عیاران در شاهنامه»، *هنر و مردم*، شماره ۱۷۷ و ۱۷۸، صص ۱۳-۲؛ و شماره ۱۸۰، صص ۲۸-۲.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶)، *ادبیات عامیانه ایران (مجموعه مقالات درباره افسانه‌ها و آداب و رسوم مردم ایران)*، به کوشش حسن ذوالفقاری، تهران: چشمه.
- مداینی، مهدی (۱۳۵۷)، *شاهنامه فردوسی و شکوه پهلوانی*، «روش‌های عیاری و نفوذ کار و کردار عیاران در شاهنامه»، صص ۲۳۲-۲۰۱، تهران: رادیو تلویزیون ملی ایران.
- منزوی، احمد (۱۳۴۹)، *فهرست نسخه‌های خطی فارسی*، ج ۵، [بی‌جا]: مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای.

نصیب، سیدامیدعلی (۱۳۸۱-۱۳۸۲) «سفرنامه ابن بطوطه به روایت مردم‌شناسی»، کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، شماره ۶، صص ۲۸۷-۲۵۹  
 ولک، رنه و وارن، اوستن (۱۳۸۷)، نظریه ادبیات، ترجمه پرویز مهاجر و ضیاء موحد، تهران: علمی و فرهنگی.  
 یوسفیان، محمدجواد (۱۳۷۷)، «مباحثی اجتماعی در اشعار فردوسی و بهار: اجتماعیات در ادبیات»، نشریه جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی، شماره ۱۰، صص ۱۰۸-۹۳.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی